

طرح بحث

شرکت های سهامی اعم از شرکت های سهامی عام و شرکت های سهامی خاص (که برخلاف شرکت های سهامی عام همه سرمایه آن را موسسین و صاحبان شرکت تامین می کنند) با توجه به راس المال که برای شرکت تعیین شده و از جهت دایره فعالیت شرکت ها، سه قسم اصلی داشتند. قسم اول جایی که هم راس المال شرکت و هم فعالیت های شرکت حلال است. قسم دوم این که راس المال شرکت مال حلال است و فعالیت های آن یا بعضی از فعالیت های آن حرام است. قسم سوم این که راس المال شرکت حرام است اعم از این که فعالیت ها حلال باشد یا حرام

همچنین این شرکت ها ممکن است به عنوان شخص حقیقی مالک باشند یا به عنوان شخص حقوقی کما این که فعلا متعارف است. از طرف دیگر در خود سهام هم احتمالات چهارگانه ای وجود داشت که مقصود از سهام چیست. با توجه به این احتمالات چهارگانه و این که مالک شرکت می تواند شخص حقیقی یا حقوقی باشد باید از حکم بیع و شراء سهام در هر کدام از سه قسم شرکت ها بحث کنیم.

حکم قسم اول از شرکت ها

در جایی که هم راس المال شرکت و هم فعالیت های شرکت حلال است:

طبق احتمال دوم

طبق احتمال دوم که سهام حصه ای از موجودات شرکت باشد، اگر اشخاص حقیقی مالک باشند واضح است که تکلیفا و وضعاً این بیع سهام اشکالی ندارد.

بله اگر مالک شرکت شخصیت حقوقی باشد و فعالیت ها به نمایندگی از شخصیت حقوقی انجام شود و از طرف دیگر امضاء شرعی شخصیات حقوقیه را در بحث های قبل اثبات نکرده باشیم، وقتی شخص حقوقی یک هزارم اموال شرکت را فروخت در حقیقت خریدار سهام چیزی را می خرد که بائع، مالک آن نیست لذا بیع صحیح شرعی محقق نمی شود. طبعاً پولی که می پردازد می شود از مصادیق جایی که شخص مال مشخص خود را به صورت مال مجهول المالک در آورده است و چیزی هم به ملک او در نیامده. پس معامله ای که به اسم خرید اتفاق می افتد، واقعش جعل المال مجهول المالک است. حال اگر خریدار سهام

آن را به دیگری بفروشد چیزی که مالک نشده را فروخته است و پولی که می گیرد به ملک او در نمی آید. طبعاً از مواردی خواهد بود که مبیع به ملک مشتری در نیامده و نسبت به پولی هم که از مساهم دوم می گیرد، مورد از موارد مقبوض به عقد فاسد می شود.

اما از نظر تکلیفی بحثی ندارد؛ چون فرض این است که هرچند معاملات وضعاً باطل است اما معاملات شرکت معاملات حلال است و انشاء این خرید و فروش سهام هم مصداق یکی از عناوین معاملات حرام نیست.

پس طبق احتمال دوم، بنابر مالکیت شخص حقوقی شراء وضعاً و تکلیفاً صحیح است و بنابر عدم مالکیت شخص حقوقی وضعاً باطل و تکلیفاً حلال است.

طبق احتمال اول

اما قسم اول از شرکت ها طبق احتمال اول (حق دینی بودن سهم) که سهم نشاندهنده مملوکی نیست نه حصه ای از موجودات شرکت نه حیثیت اعتباریه و نه این که خود سهم مالیت داشته باشد، گاهی شرکت حقیقی است و گاهی حقوقی:

در شرکت حقیقی در حقیقت، شرکت از مساهم قرض می گیرد و ورقه سهم، نشاندهنده دینی است بر علیه شرکت، لذا مساهم اول در حقیقت به صاحبان شرکت قرض می دهد ولو اسماً عنوان شراء باشد. اشکالی نیست در این که وضعاً این قرض به شخص حقیقی صحیح است چه قصد زیاده داشته باشد یا نه؛ چون مبنای مشهور این است که در قرض ربوی فقط مالک زیاده نمی شود والا اصل قرض صحیح است. اما از جهت تکلیفی از آنجایی که فرض این است که مساهم در سودها نصیب دارد، مصداق قرض ربوی خواهد بود و حرام است چون شرط سود کرده است. وقتی زید می خواهد سهمی که خریده است را به مساهم دوم بفروشد، چون سهم نشاندهنده حق دینی است، به وسیله شراء اول طلبکار شده و ماهیت شراء ثانی به این بر می گردد که مساهم اول دین خود را به او فروخته است، لذا احکام بیع الدین باید رعایت شود یعنی:

اگر بیع دین به دین آخر باشد که قبل از عقد دین بوده است در این صورت معامله باطل است بلاشکال به خاطر «لایباع الدین بالدین»، اما در جایی که دین ها یا یکی از دو دین، قبلاً دین نبوده و با خود عقد دین شود (کالی به کالی) روایت لایباع الدین بالدین شامل نمی شود، اما دلیلی که دلالت می کند بر عدم جواز

معامله کالی به کالی شامل آن می شود. هرچند طبق نظر مشهور هم بیع دین به دین باطل است و هم بیع کالی به کالی، اما از آنجایی که حرمت معامله کالی به کالی دلیل معتبری ندارد در کلام مرحوم آقای خوئی و تلامذه ایشان، بطلان این قسم مبتنی بر احتیاط شده است. بنابراین اگر سهم را به مساهم دوم به نقد بفروشد، اشکالی ندارد مگر این که به مبلغ بیشتر به خود صاحبان شرکت حقیقی بفروشد که نسبت به مقدار زیاده حکم ربا را دارد، و چنانچه مساهم دوم شخص جدید باشد فروش سهم به او به نقد به مبلغ بیشتر هم مانعی ندارد، و اگر آن را به ثمن کلی بفروشد احکام بیع و شراء الدین باید رعایت شود.

اما در شرکت حقوقی: در کتاب فقه العقود طبق احتمال اول فرموده اند عملی که در شراء السهم انجام می شود بیع الدین است و به همین مقدار اکتفاء شده است.^۱ اما با نگاه دقیق تر باید در ابتدا سرمایه ای که اشخاص حقیقی برای شرکت تامین کرده اند حقیقت این تامین سرمایه را توجیه کنیم، سپس ببینیم آن چه در مقام عرضه سهام برای جلب مشتری انجام می شود چه حکمی دارد.

توضیح مطلب این که هرچند در این فرض مالک شرکت شخصیت حقوقی است اما اموال شرکت موجودات خاصه است که اشخاص حقیقی آن را برای شرکت قرار داده اند. این قرار دادن، یا اقراض است یا این است که تملیک به شخصیت حقوقیه است به غرض انتفاع از آن. اگر تامین سرمایه ای که توسط اشخاص حقیقی انجام میشود، از باب اقراض به شخصیت حقوقی باشد، وقتی شخص حقوقی سهام را می فروشد، در حقیقت دین اشخاص را در معرض فروش برای مساهمین قرار می دهد. یعنی دینی قبلاً بر علیه شرکت حقیقی محقق شده که الان توسط مساهم خریده می شود. اما اگر تامین سرمایه اقراض نباشد و از باب تملیک به غرض انتفاع باشد، دینی برای شرکت وجود ندارد تا شراء الدین باشد. پس کلام فقه العقود فقط طبق این فرض صحیح است که تامین سرمایه شرکت، از باب اقراض باشد.

^۱ - فقه العقود ج ۱ (نسخه جدید) ص ۱۰۳